

می‌دانند، هم در الهیات مسیحی و هم در فلسفه غرب رواج داشته‌اند، گرچه الهیات اخیر و عمل دینی این نوع دوگانه‌انگاری را رد می‌کنند.

اختیار انسان^۱، دومین حوزه با اهمیت مناقشه‌آمیز در تفکر مسیحی است. بسیاری از مسیحیان به حاکمیت مطلق و نظارت خداوند باور دارند، بدین معنا که زندگی افراد کاملاً تحت کنترل اراده الهی و از پیش برنامه‌ریزی شده است. این آموزه قطعیت یا تقدیر مخالف دیدگاه آرمینیوسی^۲ بود که قائل به اراده آزاد افراد بود. در آیین بودا و هندو به‌رغم باور به کارما، اراده آزاد پذیرفته شده است. اختیار در سنت مسیحی بدین معناست که ما می‌توانیم «متعهد به فرامین الهی باشیم و در مسیری حرکت کنیم که خداوند از ما خواسته است». موضوع اراده آزاد که در جبرباوری طبیعی و تقلیل‌گرایی علی مطرح می‌شود، موضوع مهمی برای بحث در روان‌شناسی است. مشکل سوم عقیدتی در مسیحیت، مربوط به ماهیت و اعتبار انجیل است. در اوایل قرن هیجدهم و نوزدهم، محققان مسیحی و دیگر نویسندگان نگاه انتقادآمیزتری به متن انجیل براساس عقل‌گرایی روشنگری و طبیعت‌گرایی علمی داشتند. آنها با زیر سؤال بردن صحت انجیل کوشیدند از ایمان «اسطوره‌زدایی» کنند. الهیدان‌های آزاداندیش که شلایر ماخر^۳ پیش‌تازشان بود اقدام به طراحی الهیات جدید مسیحی کردند که جهت‌گیری آن بیشتر تجربه شخصی و ربط اجتماعی روشنگری بود. این امر موجب واکنش سیاسی و فکری محافظه‌کارانه شدیدی شد که به ظهور دو ضد-جنبش انجیل‌باوری^۴ و بنیادگرایی^۵ در آیین پروتستان انجامید. هر دو گروه به صحت، ارزش و محوریت گواهی انجیل درباره موضوعات مربوط به ایمان تأکید می‌کردند. هرچند، تفاوت‌هایی نیز وجود داشت، انجیل‌باوران از بنیادگرایان به دلیل بی‌توجهی آشکاران به مشکلات اجتماعی و فلسفی و تأکید نکردن‌شان بر وحدت انجیل به‌عنوان شاهی بر فعل الهی در این جهان انتقاد می‌کردند (Miller, 2000). گفتگوی بین مسیحیت و روان‌شناسی از این منظر که رویکرد شخص به آن لیبرالی یا محافظه‌کارانه باشد، کاملاً متفاوت به‌نظر می‌رسد.

1. Human freedom

2. Arminian:

3. Schleier Macher

4. Evangelicalism:

5. Fundamentalism

-منسوب به ژاکوب آرمینیوس، عالم الهی هلندی - م.

- پیروی از کلیسای انجیلی - م.

آخرین حوزه مورد مناقشه به نقش سنت برمیگردد. بعضی از گروه‌ها حفظ عقاید و اعمال سنتی را بسیار مهم می‌دانند، اما بعضی بر نوآوری تأکید می‌کنند. با وجود این، حتی گروه‌هایی که پیوند نزدیکی با سنت‌ها دارند، بر لزوم سازگاری شهادت مسیحی با تغییر زمانه تأکید می‌کنند و معتقدند جماعت‌های ضد سنت باید شأن بسیاری از مناسک و باورهای اصلی را حفظ می‌کنند.

معنویت مسیحی

معنویت در سنت مسیحی، معنایی خاص‌تر از کاربرد کلی مورد بحث در فصل یک دارد. معنویت مسیحی به معنای تجربه و پیشرفت رابطه فرد با خداست. نویسندگان مختلف با استفاده از شیوه‌های گوناگون، هدف از این پیشرفت را توضیح داده‌اند. معنویت را در آیین کاتولیک قرون وسطی حالتی از سعادت اخروی غایی می‌دانستند؛ وقتی فرد به درجه‌ای از کمال و معرفت مستقیم و بی‌واسطه از خدا نائل می‌شود، «وحدت کامل و فرحبخش ارواح خجسته با خداوند در شکوه و جلال». در کلیسای شرقی، معنویت به معنای «الوهی» شدن و تجربه مشارکت در زندگی باطنی سه‌گانه‌انگار است. عده‌ای نیز بر این باورند که معنویت مسیحی همانندی با مسیح است، که باعث می‌شود فرد از جهاتی مشابه مسیح شود یا با کمک کسانی که از نظر معنوی به درجات بالاتری رسیده‌اند، رفتارشان را با آرمان مسیحی وفق دهد. از آنجا که خداوند در درون و بیرون ماست، رشد معنوی هم عروج به ساحت خدای بیرون و هم خلوت‌گزینی برای جستجوی خدا در درون است.

پیشینه معنویت مسیحی سازمان‌یافته در دوره پسانجیلی معمولاً به آنتونی قدیس^۱ و پدران و مادران بیابان‌نشین^۲، بر می‌گردد، گروه‌های خلوت‌گزین خداجویی که به بیابانهای مصر، فلسطین و سوریه رفتند. این جستجوگران رهبر یا معلمی بر می‌گزیدند و جزو نخستین جماعت‌های رهبانی مسیحی متشکل از مردان و زنان را بودند. آنها همراه با عبادت سنتی مسیحی، در مجموعه‌ای از اعمال معنوی دشوار با محوریت دعا و فنون ریاضتی، همچون روزه، شرکت می‌کردند. این جماعتها و اعمالشان در سراسر کلیسای شرقی و نقاطی گسترش مییافت که پیشرفت‌های بیشتری صورت گرفته بود. جان کاسیان^۳ اطلاعاتی درباره معنویت

1. St. Anthony
2. The Desert Fathers and Mothers
3. John Cassian

بیابان‌نشینی^۱ نزد مسیحیت غربی دارد که ثابت می‌کند صومعه‌های جنوب فرانسه شالوده معنویت کلیسای کاتولیک قرون وسطی را پی‌ریزی کردند.

در آثار عرفانی مسیحی، دو سنت یا رویکرد اصلی وجود دارد. در رویکرد کاتافاتیکی^۲ یا الهیات ایجابی، شخص می‌کوشد تا گزاره‌های ایجابی درباره خدا بسازد و ذات الهی را چه بسا عشق یا حس حضور تلقی کند. این سخن اثباتی درباره خداوند صور گوناگونی دارد. در مکتب آپوفاتیکی^۳ یا الهیات سلبی که نخستین بار در قرن چهارم در آثار گرگوری اهل نیسا^۴ مطرح شد، به‌زعم محققان از آنجا که ماهیت خداوند متعال است، ما چیزی درباره خدا با شیوه‌های فطری نمی‌دانیم، زیرا حقیقت خداوند فراتر از هر گزاره مثبتی است که ما می‌سازیم. این امر ناشی از موارد زیر است: (۱) ناتوانی در زبان (۲) محدودیت‌های فکری انسان و (۳) اینکه شناخت‌ناپذیری ویژگی اصلی هستی‌شناختی خداوند است. نویسندگان مسیحی اولیه، همون اوریگن^۵ ناتوانی در شناخت را به محدودیت‌های ذهنی انسان نسبت می‌دادند، اما نویسندگان بعدی نظیر گرگوری پالاماس^۶ آن را خصلت ذاتی الهی^۷ می‌دانستند. در دیدگاه اخیر، درست همان‌طور که برای توصیف ویژگی‌های دوست خود تلاش می‌کنیم، این تلاش فراتر از توصیف عینی ویژگی‌ها صورت می‌گیرد. هر تعریف واحدی از خدا یا رابطه‌مندی سه‌گانه‌انگار، شامل همه ویژگی‌های آنها نیست، به‌طوری‌که ابهام و ویژگی ذاتی و بخشی از کمال قلمداد می‌شود. این نوع تفکر در بیشتر آثار یهودی-مسیحی، همچون سنت حکمی انجیل و نیز در ابعادی از الهیات لوتر^۸ مشاهده می‌شود. چنین ایده‌ای در تفکر اسلامی نیز وجود دارد. بعضی از نویسندگان مسیحی با استفاده از زبان توصیفی سلبی و با گفتن اینکه خدا این یا آن چیز نیست و اینکه ذات الهی نوعی تاریکی فراتر از زبان توصیفی یا مقوله‌های رایج تفکر است، این جهالت را به تصویر می‌کشند، بعضی از این هم فراتر رفته و قائلند که خدا در ذات خود شناخت‌ناپذیر است تا جایی که هیچ زبان یا مقوله‌ای برای توصیف خداوند کافی نیست.

1. Desert Spirituality
2. Kataphatic
3. Apophatic
4. Gregory of Nyssa
5. Origen
6. Gregory Palamas
7. The Divine
8. Luther

به هر حال، دانش سلبی خداوند چیزی است که با تجربه و نه عقل کسب می‌شود. بعضی از نویسندگان (برای نمونه، راهبان کارملی^۱ مانند سن جان مقدس) الهیات ایجابی و سلبی را مراحل جداگانه‌ای می‌دانند، حال آنکه الهیات سلبی معمولاً مرحله بعدی رشد است که با حرکت از پیچیدگی به سادگی روزافزون در آرا و تجربه‌های مربوط به خدا مشخص می‌شود. بعضی نیز مانند بسیاری از نویسندگان کاتولیک قرون وسطا، افراد را طوری در نظر می‌گرفتند که گویا به یکی از این جریان‌ها متمایلند و گویی سبک‌های متفاوتی درون یک سنت‌اند. سنت‌های دیگری نظیر آیین بودا، ابعاد مهمی از تجربه، نظیر تهیگی^۲ را ذاتاً سلبی می‌دانند. نویسندگان راست‌گیش نیز از نوعی عرفان شهودی^۳ نام می‌برند که بی‌هیچ شکل و مفهومی، معنوی و شهودی است. بعضی نیز گسترش توانایی‌های طبیعی را تجلی نور الهی نابی می‌دانند که قدری شبیه پرتو خورشید است که آن‌را می‌بینیم اما این دیدن به خاطر خود نور است. پالاماس آن‌را نوعی اشراق فکری و معنوی توصیف می‌کند که فقط کسانی می‌توانند آن‌را مشاهده کنند که قلبی پاک دارند، مانند رؤیت نوری که در شمایل نورانی مسیح^۴ (ع) توصیف می‌شود. این اشراق بینشی معنوی در قلب ایجاد می‌کند می‌توان به درک بعضی از جلوه‌های الوهی و خداوند نائل شد. دو نکته در اینجا اهمیت دارد. نخست، چنین شناختی محدود است و به‌گفته پالاماس از آنجا که خداوند متعال است نمی‌توان او را به‌طور کامل تجربه کرد و حتی «تعریف» کرد. این امر ما را فراتر از مرزهای منطق ارسطویی می‌برد. دوم اینکه، این شناخت با تجربه‌ای به‌دست می‌آید که تمایز الهیات عملی و نظری را بی‌معنا می‌کند. بدین ترتیب، معنویت مسیحی واجد خصلت عقلانی و عاطفی است و نویسندگان مختلف گاه بر یک یا چند ویژگی حیات عرفانی تأکید می‌کنند، هر چند در نهایت موافقتی که نیازمند هر دو ویژگی هستیم.

نهضت اصلاح دین پروتستان تا حدودی دیدگاه متفاوتی نسبت به معنویت مسیحی دارد و آرمان رهبانی‌گری و تأکید آن بر تلاش انسان به‌عنوان راه رسیدن به خدا را رد می‌کند. عده‌ای از پروتستان‌ها، شکل‌های معنویت متفاوت اما پُرشور خود را پدید آوردند. آنها اصل عمل نیایش معنوی مسیحی را حفظ کرده‌اند که معمولاً تصور می‌شود گفتگوی بین مؤمنین و خداوند است

1. Carmelites:

-مرتبط با راهبان کارملی ساکن کوه کارمل در یهودیه، فرقه رهبانی که در سال ۱۱۵۴ در فلسطین پایه‌گذاری شد. م. (به نقل از گواهی، عبدالرحیم، و اژه‌نامه ادیان)

2. Emptiness

3. Mysticism of vision

4. The transfiguration of Jesus

و نه فقط آگاهی گشوده یا متمرکز بر خداوند که ویژگی مراقبه است، هر چند تفکیک آنها گاه در عمل دشوار است. سایر اعمال و عقاید نیز از گروهی به گروه دیگر متفاوت است اما معمولاً شامل فنون ریاضتی همچون روزه، خلوت‌گزینی، مطالعه متون مقدس و ساده زیستی هستند. تفاوت تلقی پروتستانی و غیرپروتستانی از معنویت را می‌توان بر حسب موضوع روشن‌بینی ناگهانی در برابر روشن‌بینی تدریجی فهمید. به این موضوع پیش‌تر در بررسی آیین بودای ذن پرداختیم. به باور پروتستان‌ها، رخداد اصلی پذیرش اعطای عشق خداوند نزد مسیحیان، به مدد ایمان صورت می‌گیرد و منجر به آموزش می‌شود. از نظر آنها این وضعیت بیان‌گر آغاز ناگهانی زندگی مسیحی افراد^۱ است. اگر این واقعه با تلاش و هیجان همراه باشد، آن‌را نوکیشی^۲ می‌نامند که موضوع جالب توجهی برای محققان روان‌شناسی دین است. بدین ترتیب، شخص پس از نوکیشی ایمان جدیدش در زندگی روزمره را از طریق فرایند تقدس‌بخشی، عملی می‌کند. در اینجا بیشتر بر فعل الهی تا تلاش انسان تأکید می‌شود. مسیحیان کاتولیک و راست‌کیش، بیشتر در چارچوب پیشرفت تدریجی معطوف به هدف غایی می‌اندیشند. هر دو رویکرد مستلزم رشد دینی یا معنوی‌اند. در هر دو رویکرد، تجربه دینی نیز مهم است. وقتی پای تجربه مستقیم خداوند در میان باشد، آن‌را عرفان می‌نامند.

تقریباً همه اعمال دینی در مسیحیت یا مناسک عمومی‌اند یا مناسکی هستند که می‌توان به‌طور خصوصی یا عمومی برگزار کرد. مراسم نیایش که آمیزه‌ای از خطابه، موسیقی و دعاست، جزو اصلی هر جماعت مسیحی است. یکی از مناسک جمعی مهم، اجرای آیین‌های تقدس‌بخشی است. گروه‌های مسیحی گوناگون، تعریف‌های متفاوتی از آنها دارند اما همگی آنها را اعمال خاصی می‌دانند که به حضور و فعل الهی در بین جماعت تک‌تک مؤمنان مربوط می‌شود. آیین تقدس‌بخشی در سنت‌های مسیحی غربی و شرقی نقش اصلی، اما در آیین پروتستان نقش نمادین و فرعی در امر پرستش دارند. دو آیین تقدس‌بخشی اصلی مسیحی، یکی عشای ربانی^۳ یا بازسازی شام آخر عیسی [ع] با حوارینش است و دیگری غسل تعمید^۴ که برای نوکیشان مسیحی انجام می‌شود.

1. The individual's Christian life
2. Conversion
3. Eucharist
4. Baptism